

چکمه‌های گلی

تارا رسولی

مدیر مدرسه‌ی پروین اعتصامی، مریوان

همین سرم را به طرف پایین خم می‌کردم. یک روز ناگاه زمانی که سرم را بلند کردم، دیگر اثری از بچه‌ها پشت میزها دیده نمی‌شد. جالب توجه بود همه‌ی آن‌ها با سری خمیده به سمت کفش‌هایشان رفته بودند و دستمال به دست همراه با قوطی‌های کوچک در حال تمیز کردن کفش‌هایشان بودند. چکمه‌های آن‌ها نیز تمیز بود و برق می‌زد. آن موقع بود که فهمیدم معلمی شغل نیست و معلم الگوی بسیار مناسبی برای تغییر دادن نگرش بچه‌هاست.

به امید آن که در تمام دوران تدریس بتوانیم نگرشی مثبت در بچه‌های پاک و معصوم به‌وجود آوریم.

مدت‌ها فهمیدم. ماجرا از این قرار بود که هنگام وارد شدن به مدرسه و کلاس کفش‌هایم را تمیز می‌کردم و بعد از من هم بچه‌های معصوم با آن چشم‌های سیاه یارنگی با چکمه‌های قرمز، نارنجی، و سبز تمیز وارد کلاس می‌شدند. آن‌ها با دیدن کفش‌های تمیز من چکمه‌های رنگی خود را قبل از ورود تمیز می‌کردند و با کفش‌های گلی وارد کلاس نمی‌شدند. همیشه پنج دقیقه مانده به آخر زنگ، به بچه‌ها فرصتی می‌دادم تا کیف‌ها و وسایل خود را جمع کنند و برای رفتن به خانه آماده شوند. خودم هم یک قوطی روغنی کوچک داشتم که با یک دستمال تمیز، گرد و غبار گچ را از کفش‌هایم پاک می‌کردم. برای

سال اول تدریسم را به خوبی به یاد می‌آورم، چرا که خاطره‌ای به یاد ماندنی پس از گذشت سال‌ها در ذهنم به جای مانده و حک شده است.

سال اول تدریسم در یکی از روستاهای حومه‌ی شهر مریوان مشغول به کار شدم. با شروع سال تحصیلی کم‌کم باران‌های پاییزی شروع به باریدن کرد. گویا صدای خش‌خش برگ‌های پاییزی درختان در حیاط مدرسه با آوای کودکان در هم تنیده می‌شد و سرودی زیبا به گوش می‌رسید. با این همه زیبایی‌های طبیعت، فقط شکایت بابای مدرسه به گوش می‌رسید. چون کوچه‌ها خاکی بود و بچه‌ها بیا کفش‌های گلی وارد مدرسه و کلاس‌ها می‌شدند. با وجود این، پس از اتمام کلاس و موقع خداحافظی، بابا از من تشکر کرد. من دلیل این سپاس‌گزاری و رضایت را بعد از



تصویر برگزیده: نیکواعتصام

شماره ۱۷ شماره ۱۳۹۷